



رهائی

سال اول شماره ۳۱
سه شنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۵۹
بهاء ۲۰ ریال

در این شماره :

● شعبده بازی حمله نظامی آمریکا

مفتری برای رژیم

● بازگشت به قرون وسطی یا انقلاب فرهنگی

● اول ماه مه، روز همبستگی کارگران جهان

● نیکاراگوا — وئنه

نگرشی امیدوارانه به اوضاع بعد از انقلاب

● شهادت رفیق ابوشاهین (کاک فواد) در نبرد های

خونین سنندج

شعبده بازی حمله نظامی آمریکا مفتری برای رژیم

در یادار جاسوس علوی مخفیانه آزاد میشود، مبارزه‌ی "فدامپریالستی" با حمله به شبکه دانشگاهها و کردستان تشدید میشود، و بالاخره "فرشتگان آسمانی" با بانک اللهاکبر توطئه‌ی آمریکا را نافرجام میکنند. اینها نمونه‌ای از کارها و ادعاها‌ی رژیم جمهوری اسلامی در هفته‌ی گذشته بود.

سکس بانجامدولی تا امروز که ده‌ها سال از هرابین سارمان حنا بنکار میگذرد حتی یک بار نیز مقامات رسمی آمریکا بیکی از آنها اعتراف نکرده‌اند. آیا باید اورداداریم که در این مورد "فرشتگان" آقای کارتر را مجبور به اعتراف بلامقدمه و سریع شکست توطئه خود کرده‌اند؟ سطر می‌رسد که جوابی برای این سؤال موجود نیست و به همین جهت است که ما مداران ابرار توضح انجام این معجزه را بعهده "نیروی اللهاکبر و حواست فرشتگان" گذاشته‌اند.

سؤال دیگری این است که اولاً چگونه میتوان باور کرد که ناگهان سه هلیکوپتر از هشت هلیکوپتر آمریکا بی که قطعاً مسورد امتحان آزمایش بسیار بوده‌اند از کار با فیدوبا در نظر گرفتند اینکه بگفته‌اند خودشان دو هلیکوپتر بیسیدی داشته‌اند چگونه است که آمریکا کمبود یک هلیکوپتر را بر طرف نکرده و به عملیات ادامه داده‌است؟ آیا واقعیت اینست که آنان نیز خرافاتی شده و وقوع تصادف در ابتدای کار را بدشگون دانسته و تشخیص داده‌اند که بهنرات آدمهای مادی بشود و به شکست خود اعتراف کنند؟ آیا کار تروسیا نیز بیادداستان "تارومار شدن فیلهای ابرهه توسط پرنده‌های سنگ انداز" افتاده‌اند و از عاقبت کسب هراسیده‌اند؟!

سؤال در این زمینه بسیار است. به موارد زیر توجه کنید

● بگفته‌ها رولدبراون وزیر دفاع آمریکا، یکبار دیگر نیز در آبان ماه آمریکا عده‌ای را به همین منظوره تهران فرستاده و بعد آنها را فراخوانده‌است. در آن زمان نیازی به اعتراف به گناه نبود چرا امروز از فضا یا پرده برداری میشود؟

● کارترش ماه صبر کرد و از ما هیت عملیات آبان سخنی نگفت. چه شده‌است که اکنون هم بگنایان گذشته و همه ماصی جا را اعتراف میکند. آیا آقای کارتر قصد خودکشی انتخاباتی دارد و بیاید اینکه فشار نفوس مقدسه غیر قابل مقاومت شده‌است؟

● ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران در اطلاعیه اول خود مدعی شد که دوفرند هواپیمای آمریکایی در نتیجه تعقیب جنگنده‌های نیروی هوایی یکدیگر برخورد نموده و آتش گرفته و در حوالی طیس سقوط کرده‌اند. منشاء این دروغ ناخدا را از کجا بوده است. این دروغ باین صورت چرا گفته شده، و کسی که آنرا جعل

"حمله با فرجام نظامی آمریکا به ایران" یکبار دیگر فرصی بدست رژیم داد تا بخشی از توده‌ی مردم را هلهله کسان به خیابانها بکشاند و الله اکبر گویان جان گردد و خاک کند که کشتار دد مشانه‌ی خلق کرد را تحت الشعاع فرار دهد.

هنوز رود است که بنوان از میان اظهارات منضاد دو طرف دروغگو - رژیم های ایران و آمریکا - واقعیت فضا را دریافت. آنچه طرفین میخواهند مردم بفیولانند اینست که این توطئه طرحی برای آزاد کردن گروگانها بوده است. اما از آنجا که رژیمهای ارتجاعی هیچگاه ب مردم راست نمی گویند، و تنها تحت فشار و احبار است که ممکن است بعضی از حقایق را فاش کنند، و نیز از آنجا که گذشته سان میدهد که همین رژیمها دروغهای گستاخانه بسیار گفته‌اند، و باز از آنجا که نظر میرسد که "فرشتگان الهی" به آنها در شکست توطئه‌ی آمریکا سهیم بوده‌اند بلکه در زمان وقوع آن و "صداقت" آن با وقایع کردستان نیز نقش داشته‌اند، برای کسبیک ماهیت رژیم را می شناسند، سئوالهای فراوانی علاوه بر نقش معس فرشته‌های آسمانی مطرح میشود. اهم این سئوالها در ارتباط با بررسی امکان نقش فرشتگان - جاسوسان سیا و همکاران آنست. نجاست که در این مرحله که واقعیت روشن شده است، برخی سئوالها و ملاحظات را مطرح کنیم.

اولین و شاید مهمترین سؤال اینست که چه عاملی باعث شده است که کارتر جانی، "معصومانه" قبل از آنکه دولت ایران بوشی از جریانات برده باشد به شروع و شکست طرح خود اعتراف کند. با در نظر داشتن آنکه افتاء هیچ توطئه‌ای از جانب توطئه‌گران بی علت نیست، و با در نظر داشتن آنکه برای آمریکا میسر بوده است که جنازه‌های ما مورین خود را خارج کرده و لاشه‌ی هواپیمای معدوم را به دست یابد و ماسه‌ی کویر بییارد تا سالها بعد بعنوان آثار عتیقه "کشف" شود، "صداقت" آقای کارتر میتواند بسیار مورد نک قرار گیرد. روزی نیست که توطئه و جنایتی از طرف "سیا" در گوشه‌ای از جهان اجرا نشود و به پیروزی یا

کرده به مقامات مسئول چه توضیحی داده است؟

● هواسماهای ۱۳-۵ هرکول ما درند که در نا هموارترین زمین ها فرود آیدند. انتخاب طیس در شرق ایران جده دلیل بوده است؟
● نگفته، راسر باومن نماینده، کنکره، آمریکا (اطلاعاتش اردیبهشت) یکی از هلیکوپترهای بحا مانده حاوی اسنادی است. که جزئیات "عملیات نورسبز" را مشخص میکند. حتی اگر این ادعا صحت نداشته باشد مسلم است که دولت ایران میتواند نسبت از بررسی تجهیزات هلیکوپترها و بخصوص از کالبدشکافی جنازه های ماء موریان آمریکائی اطلاعات بسیاری بدست آورد. بمباران عجلوانه هلیکوپترهای بدون سرنشین آمریکائی (و آنقدر عجولانه که با ساداری زدی که گفته میشود "دستی به اسناد رسانده بود" فرصت دور شدن از صحنه را نداشت. بدون تردید توطئه ردیلانهای برای از بین بردن مدارکی است که میتواند در روشن کردن فضیه موثر باشد. هیچ پلیسی مدارک جرم را نابود نمیکنند مگر آنکه همکاری مجرم بیاورد.

● داستان رادارها نهایت ابتدال را نشان میدهد. کویا آمریکائیها از "نقاط کور" رادارها مطلع بوده اند و از آن استفاده کرده اند. سناد مشترک ارتش جمهوری اسلامی و سایر ارگاسهای ارتجاعی رژیم در چهارده ماه گذشته آنقدر تکراران سرکوب نیروهای مترقی و خلقهای ایران بوده اند که فرصت نکرده اند و بایجاد آن نیفتاده اند که برای "نقاط کور" رادارها جاره ای بیابند. فرماندهی نیروی هوائی، ژنرال باغری در پاسخ این سوال و سوالهای دیگر چنان کنسک و مبهم جواب میدهد که تردیدی در اینکه وی از ماجرا حسر داسه است باقی نمی گذارد.

"سما" تادمهر نهایت حماقت و از نقطه نظر دیگر در است خود را زامانی نشان داد که مدعی ندرادارها غلب کرد و خاک سوانتند ننخیم دهند هوایماها آمریکائی هسد با ابرائی. شاید مردمی که رادارند سده ابد این سخن را باور کنند، ولی فکرمی کنیم تعداد کسائی که تفاوت رادار و تلویزیون را می دانند کم نباشد. عجب اشتباه کوچکی! باین سئوالات نمیتوان دهها سئوال دینتر افزود. اما غرض حاصل است. هیچ فردی بجر الطهان، بحر کسایکسه محاطیس کوش فرمان رژیم هستند این اراجیف را نخواهند پذیرفت. واقعیت چیست؟ میدانیم و شاید تا مدتها نیز ندانیم. اما این بحث از واقعیت را میدانیم کسسه رژیمهای دروغگو، حیری زا از مردم پنهان میکنند.

قطر راده دعوب به جوسردی و حفظ آرامش می کنند. بنی صدر میگوید "ناسکابیتی نداریم" و حالت ابسکه دستور بمباران هلی کویبرهای محنوق اسناد را هم می دهد. "سورای افلاک" نا این لحظه یک اعلامیه دو خطی در اینباره مسر کرده است! دولت ایران هیچ شکایتی از آمریکا به "مراجع بین المللی" نکرده است. آیت الله کئی بعد از اناره نه کسته دن با ساداران مکتوب، مسائل دیگری هست که به صلاح نیست ذکر شود. به صلاح چه کسی؟ معلوم است دست اندرکاران رژیم، و جالبتر از همه اینکه یک مسیح در وزارت خارجه ای آمریکا میگوید: "از طرف ابرائی ها در سطوح بالا همکاری وجود داشته است" و ما

با این بحث از سخنان بنی صدر موافقیم که این جریبسان با جریبانات دانشگاه و کردستان بی ارتباط نیست. اما آقای بنی صدر سخنان دیگری نیز در این رابطه گفته است که اگر نه اسناگر ماهیت توطئه که لااقل افشا کننده میزان درک و حساسیت است. ایشان در مقابل سئوال خبرنگاری که در مورد رادارها سئوال میکرد فرمودند:

"در مورد وضعیت استقرار رادارها نمیتوانیم اطلاعی بشما بدهیم. البته بر امریکائی ها معلوم است ولی لازم نیست که ما اطلاعات را در اختیار همه بگذاریم."

این یک شاهکار! امریکائی خودمانی است ولی "همه" نیستند. اما شاهکار دوم که براسی نمایشگر ابتدال در نهایتهای خود است این بود که در نامگاه "حمله ی نافرمام" هنگامی که بنی صدر بعنوان رئیس جمهور ایران و فرماندهی کل قوا و رئیس شورای انقلاب از جریبان باز دید خود از محمل عملیات سخن میگفت، بجای نشان دادن یک ذره "غیبرت" و خشم از تجاوز بیگانگان بخاک ایران، از حمله ای امیربالیسم و... سیاد سوخی لوس و بیمزه ی کریم نیره ای وار می افند و طبع لطیفش گل میکند و در مورد "تاخت زدن هواپیماها و دانشجویان" مزه می پراند. این نمونهای سیستمی است که رئیس جمهورش ادعای مبارزه با امیربالیسم میکند و در مقابل حمله ی امیربالیسم "بازرگان وار ادای لوطیان دربار قارچار را در می آورد. اینان خیال میکنند که مردم را به بازی گرفته اند اما ما به آنها نشان خواهیم داد که جای خنده کجاست و جای گریه کجا.

به آنها نشان خواهیم داد که حتی همکاری و حادثه آفرینی ارباب امیربالیست نیز نخواهد توانست تا دیرگاه نه بر توطئه های این سوی کنور- مرز افغانستان - سایه بیفکند و نه بر توطئه های مرزهای آن سوی کشور - کردستان. درست است آقای بنی صدر، بگفته ی شما اینها همه بهم ارتباط دارند. اما ما رشته ی این ارتباط را قطع خواهیم کرد و نه به شما و نه به بزرگترهای شما اجازه خواهیم داد که شعور یک ملت را به مسخره بگیری و در همان حال جنازه های فرزندان دلاورش را در خانه ها و خیابانهای سندیج هاش طعمه ی حیوانات گرسنه کنید. دلکئی به اسم هودا داشتیم که دست همی شما را از پشت می بست. سرنوشت او باید برای شما هم عبرت انگیز باشد.



هفته نامه
رهائی
نشریه
سازمان وحدت
کمونیستی

بازگشت به قرون وسطی یا انقلاب فرهنگی

حسینان

مقدمه

در هفته‌ی گذشته یورش وحشیانه‌ی جماعت بدستان حزب الهی با همکاری پاسداران و اعضای کمیته‌ها به دانشگاه‌ها و مراکز علمی و آموزش کشور منجر به کشته شدن دهها نفر در شهرهای تهران، شیراز، اهواز، رشت و زاهدان و... مجروح شدن چندین هزار نفر شد. همه‌ی این فجایع بعنوان سرآغاز "انقلاب فرهنگی و انقلاب آموزش" انجام گرفت.

سردمداران رژیم کنونی، همگی دم از لزوم "انقلاب فرهنگی اسلامی" و "انقلاب آموزشی" اسلامی، اسلامی کردن دانشگاه‌ها و... میزنند. تنها تفاوت بین جناحهای مختلف آن در این است که برخی برای آغاز این انقلاب به فقه‌دستان و جاقوکتان حزب الله منوسل میشوند و اولین و بهترین کام را برجیدن کامل دستگاه آموزش فعلی و سرکوب نیروهای انقلابی می‌انگارند و بخش دیگر به آتشش سبیل‌های پاسداران تکیه کرده‌اند و مهمترین گام را بحون کشیدن نیروهای مترقی در دانشگاه‌ها، در برچیدن ثورها و قطع نفوذ عناصر نیروهای دموکراتیک و جپ‌در میان توده‌ی دانشجو میدانند.

اما باید دید که از اصطلاح "انقلاب فرهنگی" چه مفاصلی فهمیده میشود؟ و پس‌بدرک سردمداران رژیم کنونی از این "عبارت" برداشت...

انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی

انقلاب فرهنگی فقط در ارسباط و بعنوان بخشی از یک انقلاب اجتماعی می‌تواند جریان داشته باشد و بالعکس

انقلاب اجتماعی بدون دگرگونی فرهنگی امکان پذیر نیست. دگرگونی فرهنگی، سموات انقلاب اجتماعی، و بعنوان بخشی لاینفک از آن تعریفی اولیه از انقلاب فرهنگی است. در عین حال باید باین تعریف این نکته را نیز اضافه نمود که انقلاب فرهنگی، دنباله انقلاب اجتماعی نیست که "بعد" یا "پس" از آن بیاید، بلکه همزمان با اولین طلایه‌های انقلاب اجتماعی، خود را نشان می‌دهد و بصورت مولفه زنده و فعال در پیشبرد انقلاب اجتماعی و تعمیق آن عمل می‌کند.

آن "فرهنگی" که باید دگرگون شود، بر خلاف آنچه که امروز متداول است، فقط نهادهای آموزشی نیست، بلکه مجموع و کل فرهنگ حاکم بر جامعه است. این فرهنگ در جریان قدرت‌گیری و استحکام طبقه‌ی حاکم، بعنوان بخشی از رو بنای جامعه که توجیه‌کننده و حافظ روابط تولیدی مسلط است مستقر شده و بصورت مجموعه‌ای از اخلاقیات، سنن و مذاهب... در اذهان اکثریت مردم جاودانه می‌شود. طبیعی است این امر که روابط تولیدی مسلط خود حاصل چه پیروسی تکاملی ای بوده، و اینکه سنن، مذهب، اخلاقیات، اشکال مبارزه‌ی سیاسی و... چه مشخصات و تاربحه‌های داشته باشد، همه و همه در اشکال و تظاهر فرهنگ حاکم نقش موثر ایفا می‌کند. اما آنچه که مهم است مکانیزم و عملکرد فرهنگ حاکم در خدمت توجیه و حفظ روابط تولیدی است و نه شکل و تظاهر این فرهنگ. از نظر تئوریک اشکال و صور گوناگون فرهنگی، تا آنجا که عملکرد اجتماعی مشابهی در خدمت به توجیه و حفظ روابط تولیدی معین داشته باشند، میتوانند در جوامع مختلفی که این روابط در آنها مسلط هستند، مستقر شوند. عملاً نیز می‌بینیم که مثلاً فرهنگ جوامع گوناگون سرمایه‌داری

لزوماً منطبق بر یکدیگر و یگانه نیستند و فقط تا آنجا مشابهند که عملکرد اجتماعی مشترکی دارند. بهمین دلیل است که انقلاب و دگرگونی فرهنگی، هدفش فقط تغییر شکل و نظایر فرهنگ مسلط نیست بلکه حمله به عملکرد اجتماعی آن در خدمت به تجدید تولید مناسبات تولیدی مسلط، است. و بدین خاطر است که انقلاب فرهنگی را بخش لاینفک از انقلاب اجتماعی که هدفش تغییر مناسبات اجتماعی و محور اصلی آن یعنی روابط تولیدی جامعه است، می‌دانیم.

اما نفی عملکرد فرهنگ کنونی در تحکیم عبودیت به سرمایه، زمانی بطور پیگیر امکان پذیر است که عملکرد فرهنگ آینده‌را، تا آن حد که امروزه مقدور است، پیش‌بینی کنیم تا مبارزه‌ی فرهنگی بتواند جهت‌آینده‌را حدوداً روشن کند. در غیر اینصورت فرهنگ مسلط، که با بندهای عادت چند ساله به اذهان اکثریت جامعه گره خورده به باز تولید خود خواهد پرداخت. اما مهمترین مؤلفه‌ی فرهنگ آینده، فرهنگی که باید عملکردش در خدمت ساختمان سوسیالیسم قرار گیرد، رهایی هر چه بیشتر انسانها از بندهای بازدارنده‌ایست که شرکت فعال ایشان را در اداره‌ی مستقیم و همگانی امور جامعه غیر ممکن می‌نماید. این باز دارندگی خود تقویت‌کننده و در عین حال مولد کردن نهادن آن نهادهای اجتماعی است که سلسله مراتب آنها جاودانگی تاریخی یافته است. بدین ترتیب روابط بین انسانها، در خانوادگی در دیستان، دبیرستان، دانشگاه، اداره، کارخانه، ارتش و... روابط "نظم" مناسباتی سلسله مراتبی است که در آن انسان‌ها برده‌ی بالا دستان و آقای زیر دستان هستند. از عملکردهای فرهنگ جوامع سرمایه‌داری

"طبیعی"، "اندى" و "ساکزیر" حلسوه دادن این مناسبات است، و البته در چهارجوب نظام سرمایه‌داری، مناسبات فوق الذکر ساکزیر می‌باشد.

اما در غین حال رهائی انسان از چنین عاداتی که عمیقا در شعورش ریشه دوانیده، خود یک پیروسی دراز مدت است که مستعمل از تغییرات سیادی دیگر در جامعه نمیتواند حریبان داشته‌باشد. وازهی انقلاب، در اصطلاح انقلاب فرهنگی، نوعی تغییر سریع و شتابان را در فرهنگ، الفاء میکند، در واقع، در دورای که بحران انقلابی سراسر جامعه را فرا میگیرد و بوده‌ها و وسیعی از مردم به شرکت فعال دروچوه مختلف فعالیت اجتماعی (سیاسی، سازماندهی مبارزه، سازماندهیسی تولید، ...) کشیده میشوند، تکانهای شدیدی در شعور گروههای مختلف جامعه بوجود می‌آیند. مستی، عادت و

باید و بصورت موجهای پیاپی، پایبای تغییرات اجتماعی - اقتصادی پیشش رود. از شروط نژام پیشرفت ساختمان سوسیالیسم، و دوری از کندیدگیسی بوروکراتیک، شرکت فعال توده‌ی مردم در امر اداره‌ی جامعه و جایگزین نمودن نور، هائخای نهادهای سلسله‌مراستی میباشد. انقلاب فرهنگی وسبایستهای حاصله از آن در خدمت تقویت گرایش فوق کام برمیدارد. تداوم انقلاب فرهنگی - که در واقع وجهی از تداوم مبارزه‌ی طبقاتی در دوران ساختمان سوسیالیسم است - خود را در زمینه‌های گوناگونی چون آموزش، سازماندهی کار در موسسات تولیدی، نیروهای مقاومت و ارتش، قوانین خانواده... منعکس مینماید، و تحولاتی را پیش میکشد که هر یک جنبه‌ای از تسلط مردم را بر امور حوش تقویت نموده و راه رهائی از بندگی سرمایه و از

رند سریع سرمایه‌داری ایران، در دهسال اخیر پی آمدهای فرهنگی خود را نیز داشتهاست. کوتاهی زمان و سرعت دگرگونی مناسبات پیشین باعث شد که فرهنگ سرمایه‌داری در اذهان اکثریت توده‌ها - بخصوص در اذهان خیل دهقانانی که با گولده‌باری از خرافات دهقانی بسه جوار شهرها کوچ نمودند و همچین در مقیاس محدود تر در اذهان عقبگرای خردساز بورژوازی شهری، صنعتگران و کاسب - کاران روبه‌زوال - فرصت استقرار را نیابد. اما بهر روشرا یط مادی زندگی، فرهنگ پیش سرمایه‌داری را نیز شنیدند " متزلزل - ونه‌گاملا" نابود - نموده‌و نینجا "نوعی بی‌هویتی فرهنگی برای این خرده‌بورژوازی به‌ارمان آورد. این بی‌هویتی فرهنگی خود را در سازمانگان سیاسی اینان - روحانیت حاکم - نیز نشان میدهد. البته درست است که این روحانیت از فرهنگ و ادبیات و سنن اسلامی

آنچه که مهم است مکانیزم و عملکرد فرهنگ حاکم در خدمت توسعه و حفظ روابط تولیدی است و نه شکل و ظاهر این فرهنگ.

کردار معموله، منقلب و روابط میان اسباب دچار تغییراتی کبفی می‌کردد شرکت مستقیم مردم در اداره‌ی امور خود - بصورت ایجاد شوراه - کستورن می‌سازد. رصدهای درهم جوسی و تعام و در عین حال رسد درک سیاسی توده‌ها آند را که با دررور غیر ممکن می‌نمود، ممکن می‌سازد و توانها و استعدادهای نامکوئن، آشکسار می‌سازد. اما موازات فروکش بحران انقلابی، در صورت عدم وجود کوشش آگاهانه جهت حفظ دستاوردهای فرهنگی آن و بخصوص در زمینه‌ی شرکت و بسیج مردم در اداره‌ی مستقیم امور و عادات کهن میتوانند با تغییرات ظاهری، دوباره مستقر شوند و اعتبار در لباس دیگر همان روابط پیشین را زنده نمایند. جهش اوران انقلاب فقط آغاز انقلاب فرهنگی است و نه اتمام آن. دگرگونی آغازنده در زمینه‌های مختلف کسترش و تداوم

خود بیگانگی را هموارتر می‌نماید.

انقلاب فرهنگی در قاموس سردمداران رژیم کنونی

بسنیم که "انقلاب فرهنگی" در قاموس نیروهای اجتماعی تشکیل دهنده رژیم کنونی یعنی خرده‌بورژوازی و بورژوازی، چه مینمواند باشد. قدمها در اینجا بروسی مشخص حملاتی که در لورای "انقلاب فرهنگی" به‌دانشگاه‌ها انجام شد، علت و چگونگی این حملات و بهره - برداری های سیاسی جناحین رژیم حاکم از این وقایع نیست. (ما باین مطلب در شماره ۲۰ رهائی ویژه حوادث دانشگاهها مقللا "پردا خدایم) بلکه تعیین حدود و چهارجوبی است که تحولات فرهنگی مورد نظر این نیروها مستند در آن واقعیت پایسد.

استفاده میکند و بخصوص در اوایل قدرت گیری تصور رجعت فرهنگی به ۱۴۰۰ سال پیش را داشت. اما اگر کمی در احوال ایشان دقیق شویم خواهیم دید که ملزومات زندگی خاکی کنونی در همین یکسال و اندی که از حکومت ایشان گذشته بسیار مسائل را به آنان آموخته و پندارهای رجعت به گذشته را برای بخش وسیعی از اینان درهم شکسته است. با گذشت زمان تعدیلات و توجیحات بیشتری در فوانین وحدیثهای اسلامی در سر مرود آوردن به ملزومات جامعه کنونی انجام گرفته است. تعدیلات و توجیحات، این عقب نشینی‌های موضعی در کنار قبول و شرکت ساگزیر در نهادهای حکومتی و دولتی مشخصا معد سرمایه‌داری (وزارتخانه‌ها، ادارات، رادیو و تلویزیون، دیوان عالی کشور، مجلس شورا، ارتش و...) بی‌هویتی را چهره رهبری و چه در پایه خرده‌بورژوازی تشدید مینماید. طبیعی است که این بی‌هویتی از ارائه محتوای جدید فرهنگی عاجز شده

اگر به مقالات روزنامه جمهوری اسلامی و سخنان سخکویان این تفکر توجه کنیم خواهیم دید که اینان قادر به ارائه هیچ درک روشنی از "انقلاب فرهنگی" دلخواه خود نیستند، و جز ضد و نقیض کوئی بیان معار مطلب دیگری تحویل نمیدهند. در محله اینان واژه "فرهنگ" نه معادل واژه اروپائی Culture بلکه هم‌عرض واژه "آموزش" است. انقلاب در فرهنگ حاکم به "انقلاب" در آموزش و از آن هم محدودتر "انقلاب" در آموزش دانشگاهی محدود میشود. اینان دشمنان ملموس خود را، از نظر فرهنگی، در دانشگاه‌ها می‌بینند. جدای از دانشگاه‌ها، که بهر حال از نهادهای غیر مذهبی و مشخصه جوامع سرمایه‌داری هستند به رقیب فرهنگی نیرومندی برای مذهب تبدیل شده‌اند. مذهب در مقابل هر ورودی دانشگاه خلع سلاح می‌شود و مجبوراً به تقبول واقعیت علوم خارج از مرزها و تفکر و دیگر مباحث اسلامی، اولین عقب‌نشینی خود را آغاز نماید. بی‌جهت نیست که اغلب نوع آوریها در اسلام، از مکسوات بازرگان تا نوشجات علی‌شریعتی و نظرات مجاهدین خلق - از طرف مسلمانان دانشگاه دیده رواج پیدا نموده و هموار با خم آیات عظام مواجه شده‌است. از جانب دیگر روحانیت حاکم قادر به نفی اهمیت علوم، بخصوص علوم دقیق، در زندگی روزمره نیستند. این دو کالکی و تضادیکه اینان با آن درگیرند، اجازه هیچگونه برنامه‌ریزی روشن و منسجم آموزشی را به آنان نمیدهد. و کار "انقلاب آموزشی" اینان را در حد تخریب فزاینده‌ای دانشگاه و ضرب و شتم دانشجویان و استادان نگاه میدارد و در عین حال زمینه برای بورژوازی فراهم می‌آورد با برنامه خود را عرضه نماید و از این بی‌فرهنگان برای سرکوب نیروهای مترقی و چپ استفاده نماید. اما برخلاف بی‌فرهنگان فوق، بورژوازی و از این ایران از "انقلاب فرهنگی" مطلوب خود درک کم و بین روشنی دارد. آقای بنی‌صدر، با اشاره به تجربیات چند دهه‌ای خود چند بار این مطلب را تذکر داده‌است. "انقلاب فرهنگی" بورژوازی فقط به آموزشگاهها محدود نمی‌شود و دیگر زمینه‌ها را نیز در بر می‌گیرد. اما هدف این "انقلاب" چیست؟ از زبان بنی‌صدر:

" رهبری امروز ایران از انقلاب فرهنگی

این را می‌فهمد که در مزارع و کارخانه‌ها و سازمانهای اداری و در همه جای کشور آهنگ شتاب‌گر کار و ابداع و خلاقیت حاکم برین آهنگ تخریب شود". (تطبیق بنی‌صدری از "فتح" دانشگاه - دوم اردیبهشت).

مسئله اساسی برای بورژوازی ایران، در ارتباط با دانشگاهها و اصولاً نظام آموزش، اصلاح آنها در خدمت استحکام سرمایه‌داری و بطور مشخص - در شرایط ایران - در خدمت بالا بردن بازدهی کار و آهنگ انباشت سرمایه است. بورژوازی ایران برای تجدید ساختمان سرمایه‌داری شدیداً احتیاج به کادرهای محرب، تکنیسین و مهندسین و محقق و غیره دارد. بورژوازی نه ساخت اساسی سیستم آموزش دست نخورده زد و در چهارچوبی آن تغییراتی بنیادی نخواهد داد، بلکه با حفظ همان چهارچوب تغییراتی در جهت بالا بردن کیفیت دروس و محققین و متخصصین تربیت شده در خدمت به نیازهای مرحله‌ای سرمایه‌داری انجام خواهد داد. در واقع و غلط‌فرمهای آموزشی مورد نظر است و نه انقلاب آموزشی. یک نمونه از این فرمها نیز همان طرح ادغام موسسات و آموزشگاههای عالی است که بی‌صدر کراراً به آن اشاره نموده‌است.

اما در ارتباط با رشد و نفوذ نیروهای مترقی و چپ در روشنفکران دانشگاهی چه برنامه‌هایی در پیش است؟ برتاکمه‌ای حزب جمهوری اسلامی روشن است: جماعت و جافو. اما بی‌صدر، با تکیه به تجارب ۳۰ ساله‌ی خود (!) در جنبش دانشجویی میداند که باید توأم از شیوه‌های سرکوب، تجدید "منطقی" و "قانونی" فعالین آنها، مبارزه‌ی ایدئولوژیک فرهنگی، و... استفاده نمود. بنی‌صدر امیدوار است با تثبیت دوباره‌ی سرمایه‌داری در ایران هواداران طبیعی خود را در دانشگاهها و در جنبش دانشجویی بیابد و بتواند بخشی از توده‌ی دانشجویان را به حقیقت نظرات ایدئولوژیک خود مجاب کند. البته همچنانکه دوشنبه‌ی هفته‌ی گذشته در دانشگاه تهران و سایر

دانشگاههای کشور شاهد بودیم، هر جا که لازم باشد وی گلوله‌ی پاسدار را جانشین "بحث آزاد" خواهد کرد.

شهادت رفیق ...

سر دهد که "ضد انقلابیون" را از پای در می‌آورد. اما با شهادت فؤاد و فؤادها نه تنها انقلاب منوقف نخواهد شد بلکه پرتوان تر و تندتر برافراشته شدن پرچم سرخ سوسیالیسم همچنان ادامه خواهد یافت.

ما خاطره‌ی والای این رفیق شهید را ارج می‌نهمیم و به خون سرخ او و همه‌ی شهدای انقلاب ایران سوگند یاد می‌کنیم که راه آنها را تا به آخر ادامه خواهیم داد، و در این راه انتقام خون پاک کاک فؤاد، و دیگر شهیدان را از تمامی مزدوران ارتجاع و سرمایه باز خواهیم ستاند.

- * جاودان باد خاطره‌ی انقلابی شهید ابو شاهین (کاک فؤاد) *
- * گرامی باد یاد کلیه‌ی شهیدان *
- * پر خروش تر باد انقلاب ایران *

۱۳۵۹ / ۸ اردیبهشت

سازمان وحدت کمونیستی

توضیح

بعلت تراکم مطالب جاب "راه رشد غیر سرمایه‌داری" در این شماره میسر نشد، ادامه‌ی این مقاله در شماره آینده منتشر خواهد شد.

تروتسکیسم

سقط

دیالکتیک لنینی

مقاله‌ای از

سازمان وحدت کمونیستی

منتشر شد

اول ماه مه، روز همبستگی کارگران جهان

عباس صادقی

تاریخچه جشن اول ماه مه

با پیدایش و انکشاف شیوهی تولید سرمایه‌داری، دو طبقه جدید با برضی وجود گذاشته و شروع به رشد کردند. از یکسو بورژوازی که صاحب وسایل تولید بود و برای در هم نكستن نبود فتودالی مبارزه کرده، و از سوی دیگر طبقه کارگر که از ابتدا در یکضاد آسبی نایدیر با بورژوازی قرار داشت، ولی در مراحل اولیه‌ی رشد خود در کنار دهقانان و در پشت سر بورژوازی علیه فتودالیسم یعنی دشمن مشترک مبارزه میکرد. با انقلاب صنعتی و پیدایش صنعت جدید، طبقه کارگر روربروز منسکل تر شده و برای بدست آوردن حقوق خود علیه دشمن مستقیم خود طبقه سرمایه‌دار به بیکار پرداخت. این مبارزات پرولناربا از نكستن ماشینها شروع کردند ولی بدرحا کارگران نكفهی مارکن فرا گرفتند که:

"بس ماشین و کار بسردی بوسیله سرمایه فرقی کدارند و حمله‌ی خود را علیه ابرار تولید کار کرده بلکه آنها بر صد تنوهای که مورد استفاده قرار می‌گرفت جهت دهند."

مبارزات درحمان پرولناریای پاریس در انقلاب فوریه ۱۸۴۸ با سرکوب ژوئیس روبرو گردید و بالاخره در ۱۸۷۱ بسه تشکیل یک دولت پرولسری که دو ماه دوام یافت منجر گشت. این نجارب طبقه کارگر به مارکن آموخت که پرولناربا در مبارزات خود علیه سلطه سرمایه سمیواند پس از بیروری، ماشین اداری سرمایه‌داری را مستورد استفاده قرار دهد، بلکه باسوسی دولت بورژوازی را درهم نكند و دولت نوینی همچون کمون یعنی دکناسوری پرولناربا بر ویرانه‌های دولت سرمایه‌داری، بنا نهد. بدنیسال سرکوب کمون توسط اتحاد بورژوازی فراسه و اشاعلگران آلمان و کنتار

و حسین و تبعید هزاران نفر از پرولناری پاریس، بیکار طبقه کارگر باسان ساخت. کرجه در دوران اختناق که بوسله‌ی ارنجاج اروپائی تحمیل گردید، برای چند میاحی سکونی وجود داشت ولی این آرامش قبل از طوفان بود. بر خاکستر کمون جنبش طبقه کارگر نیرومندتر از گذشته برخاست و سراسر اروپا و امریکای سرمایه‌داری را فرا گرفت.

در امریکا طبقه کارگر بیسک خیزش بزرگ دست زد. در روز ۱۶ ژوئیه ۱۸۷۷ کارگران امریکا به اعتصاب دست زدند. این اعتصاب ابتدا در شهر مارتینزبورگ در ویرجینیا برای اعراض بکاهن دستمزد صورت گرفت و پس از آن بدیکر نقاط گسترش یافت و سب متوقف شدن صنایع مهم و راه آهن گردید. بیروری پلیس در برابر شور انقلابی کارگران تحمل نساورده و درسیه نقاط به قیام کنندگان بسوت، اداره‌ی شهرها بدست کارگران افتاد. بیس از ده شهر بزرگ امریکا فلج گردید. سرانجام دخالت دولت فدرال و سر نیزه نیروهای نظامی توانست جنبش را سرکوب نماید. ولی دیر زمانی نگذشت که نارضائی کارگران در اواسط سالهای ۱۸۸۰ جنبش اعتصابی دیگری در بسیاری از شهرها موجود آورد. در حالیکه در سال ۱۸۸۱ کمس از پانصد اعتصاب در امریکا روی داد و حدود ۱۳ هزار نفر از کارگر آنها در بر میگرفت در سال ۱۸۸۶ تعداد اعتصابات به نزدیک ۱۵۰۰ با حدود نیم میلیون شرکت کنند رسید.

فدراسیون اتحادیه‌های کارگری و صنعتی منسکل در سال ۱۸۸۴ قطعنامه‌ی بنموبی رساند که بر طبق آن اعلام میشد که از روز اول ماه مه ۱۸۸۶ طول فانونی روز کار ۸ ساعت خواهد بود. در این قطعنامه گفته میشد که: "خیال پردازی خواهد بود اگر

انتظار رود که استقرار روزکار ۸ ساعته از طریق قانون گذاری انجام پذیرد، و خواست متحد برای کاهش ساعات کار بمسند سازمانی مستحکم و منضبط بمراتب موثرتر از هزاران قانون خواهد بود که اجرای آن بستگی بسه حسن نیت سیاستمداران جاه طلب و دولتیان لاشخور صفت دارد."

اعتصاب عمومی بر این نظر استوار بود:

"که کارگران در اقدام خودبیرای اصلاح اوضاع و احوال اقتصادی باید صرفا بخود و قدرت خویش تکیه کنند."

نظریه‌ی یک اعتصاب عمومی برای روزک ۸ ساعته بر توده‌های وسیعی از کارگران مسلط گردید و در اوایل سال ۸۶ عملیات تهیه‌ی مقدماتی در شهرهای بزرگ صورت گرفت و تظاهرات وسیعی برای ۸ ساعت کار در سراسر کشور بخصوص نیویورک، سن سیناتسی، بالتیمور، میلواکی، بوستون، پیتز بورت، سن لوئیز و واشنگتن برگزار شد ولی قلب جنبش ۸ ساعت کار در شیکاگو بود. در تظاهرات خیابانی که در آوریل در این شهر برگزار شد بیش از ۲۵ هزار نفر شرکت کردند. روز اول ماه مه جنبش در شیکاگو بیروزیهایی بدست آورد. ساعات کار در کارخانه‌های آجوسازی از ۱۶ به ۱۰ ساعت تخلیل یافت و کارگران نانوائی که روزانه ۱۴ تا ۱۸ ساعت کار میکردند، روز کار ۱۰ ساعته بدست آوردند. با اینحال اعتصاب عمومی شیکاگو و شهرهای دیگر را فرا گرفت و هر روز تعداد بیشتری از کارگران به اعتصابیون می پیوستند. در روز سوم ماه مه پلیس بروی جمعیتی از کارگران که به اعتصاب شگنسان کارخانه‌ی مک کورمیک هجوم آورده بودند، آتش کشود و چهار نفر از کارگران را

کشته و بسیاری را مجروح نمود. کارگران از این جنایت پلیس دولت سرمایه‌داری بسیار خشمگین شده و به اعتراضات خیابانی دست زدند. ۴ مه در میدان هی مارکت میتینگ کارگران مورد یورش یکدسته پلیس فرار گرفت. سرمایه‌داران و عواملشان مدتی نبود برای در هم شکستن جنبش کارگری به توطئه مشغول بودند. در ۴ مه در هنگام حمله پلیس به میتینگ کارگران بمبی در صفوف پلیس منفجر گردید و بکشته شدن یک پلیس و مجروح شدن عده‌ای منجر شد. پلیس این ساله را علیه کارگران مورد سوءاستفاده قرار داد و بر روی جمعیت کارگران آتش‌گشود و سبب کشته و مجروح شدن عده‌ی زیادی گردید. ولی علیرغم این جنایت مطبوعات سرمایه‌داری علیه کارگران بکار افتادند و با سوءاستفاده از کشته شدن یک پلیس احساسات عمومی را علیه کارگران برانگیختند و به شکار رهبران کارگران پرداختند. عده‌ی زیادی از کارگران آنارشیت و سوسیالیست دستگیر شدند. چهار نفر از آنارشیت‌ها بدار آویخته شدند گرچه هیچ مدرکی در رابطه با بمب‌اندازی علیه آنها وجود نداشت.

علیرغم جنایات ارتجاعی بو ژواری کارگران به مبارزات خود ادامه داده و پیروزی‌های زیادی بدست آوردند. در یادبود صدمین سال سقوط باستیل کنفرانسی در پاریس تشکیل شد و بین الملل دوم را پایه‌ریزی کرد. بین الملل تممیم گرفت تا در روز اول ماه مه ۱۸۹۰ در همه‌ی کشورهای تظاهراتی برای خواست روز کار ۸ ساعته برقرار سرمایه‌داران طرح گردد بلکه در برابر دولت سرمایه‌داری نهاد شود.

از آنروز کارگران سراسر جهان اول ماه مه را جشن میگیرند تا صف مستقل خود را در برابر صف سرمایه نشان داده و همبستگی بین المللی کارگران را نمایش دهند.

در مقابل رژیم‌های سرمایه‌داری در سراسر جهان کوشیده‌اند تا جایشکی میتوانند از برگزاری این عید کارگری جلوگیری کنند ولی از سال ۱۸۸۹ رشد

عظیم جنبش کارگری و پیروزی‌های بزرگ جبهه‌ی کار علیه سرمایه باعث شده که دولتهای سرمایه‌داری عقب‌نشینی کنند و در برابر برگزاری این جشن کارگران مقاومت ننمایند.

امروزه تنها در فاشیستی تریس حکومتها این روز را برسمیت نمی‌شناهند. سرمایه‌داری آمریکا برای اینکه خاطره‌ی مبارزات عظیم طبقه‌ی کارگر آمریکا و جنایات سرمایه در اواخر قرن ۱۹ را بفراموشی سپارد روز دیگری را بعنوان روز کارگر تعیین کرده است

نظری به تاریخ جنبش

کارگری در ایران

جنبش کارگری ایران سه نسل سابقه دارد. در اوایل انکشاف سرمایه‌داری و در جریان انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ شمی اولین کوشش‌هایی برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری آغاز گردید. در آن موقع کارگران چاپخانه‌های تهران که تحت تاثیر حزب دمکرات قرار داشتند، اتحادیه‌های خود را تشکیل دادند ولی پس از گرایش به راست در حزب دمکرات و شرکت رهبران در قدرت دولتی این اتحادیه منحل شد. در سال ۱۲۹۷ شمی کارگران چاپخانه‌های تهران باز اتحادیه‌صنعی خود را تشکیل دادند. آنان پس از چندا اعتصاب دولت را وادار ساختند که لایحه قرارداد دسته‌جمعی را که توسط خود آنان تنظیم شده بود و روابط متقابل کارگران و کارفرمایان را معین میکرد تصدیق نماید. آنها در این مبارزات توانستند تا حدی وضع اقتصادی خود را بهبود بخشند. در این قرارداد هشت ساعت کار روزانه، سیستم پرداخت اضافه‌کار، بهبود شرایط بهداشتی در چاپخانه‌ها و غیره مقرر شد.

این موفقیت نسبتاً "بزرگ کارگران چاپخانه‌ها روحیه کارگران دیگر رشته‌ها را فوق العاده بالا برد بطوریکه آنها نیز بتدریج دست به تشکیل اتحادیه‌های خود زدند. در سال ۱۲۹۹ برای رهبری عمومی و امور تعلیماتی و همچنین برای تشکیل اتحادیه‌های تازه شورای اتحادیه‌های تهران تشکیل شد که در آن از هراتحادیه سه نفر نماینده منتخب شرکت داشتند.

بدین ترتیب در اوایل سال ۱۳۰۱ شمسی ده‌سندیکا با ده هزار عضو کارگری یعنی ۲۰٪ از کل کارگران تهران در شورای سندیکائی عضویت داشتند. علاوه بر آن چندین سازمان کارگری دیگر نیز در شرف تشکیل بودند مانند سندسندیکای دارو سازان و کارگران تراموا و غیره اتحادیه‌های ایران با وجودیکه تازه تاسیس شده بودند طی ۶ ماه آخرا سال ۱۳۰۰ به چند اعتبار موفقیت آمیز دست زدند نظیر اعتبار کارگران نانواشی های تهران، کارگران چاپخانه، اعتبار کارگران پست و غیره. تمام این اعتبارات جنبه صرفاً اقتصادی داشت فقط اعتبار معلمان مدارس ملی در سال ۱۳۰۰ که ۲۱ روز طول کشید سرانجام بصورت تظاهرات سیاسی در آمد و موجب سقوط کابینه قوام السلطنه شد. بدین ترتیب اتحادیه‌های صنعی رفته رفته شروع به ایفای نقش چشم گیری در محنه سیاسی ایران کردند. اتحادیه‌ها یک دفتر مرکزی هم داشتند که در سال ۱۳۰۱ شمسی تاسیس شده و جزو اتحادیه‌های س—رخ بین المللی (پروقیترن) بود. نمونه‌ی تهران در چند شهرستان دنبال شد. دو سال قبل از آن در تبریز اتحادیه‌ای بنام " حزب کارگر " تشکیل گردیده بود. در اواخر سال ۱۳۰۰ این سازمان حدود ۳۰۰۰ عضو داشت. از بین اتحادیه‌های کارگری در نقاط دیگر ایران نیرومندترین آنها اتحادیه کارمندان و کارگران شیلات دریای مازندران بود که ۵ هزار عضو داشت (از بین ۹ هزار کارگر).

در بین اتحادیه‌ها، اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها بیش از همه سیاسی بود و از جمله پایه‌گذاران آن سید محمد دهگان بود. این اتحادیه و اتحادیه پارچه‌بافها بیش از سایر اتحادیه‌ها درگیر اعتبار و مبارزه بودند ولی اعتبار کارگران پارچه‌باف معمولاً در اشکمی مزبور در صورتیکه اعتبار کارگران چاپخانه‌ها با راه‌به-حمایت از آزادی و علیه رجوع صورت گرفت. از جمله در یک مورد اعتبار کارگران چاپخانه منجر به لغو دستور توقیف ۱۴ روزنامه (از جمله حقیقت و کار ارگان رسمی کارگران) گردید. یکی از فعالین جنبش کارگری سید مرتضی حجازی بود که از سالگی در

یکی از چاپخانه‌های تهران به حروفچینی مشغول شد و در متشکل کردن کارگران چاپخانه‌ها نقش فعال داشت و در سال ۱۳۰۷ بوزای شرکت در کنفرانس چهارم اتحادیه‌های بین‌الملل سرخ (پروفرینترن) به مسکوفت و رژیم پهلوی که از نمایندگان انقلابی اول ماه مه کارگران تهران بهر اس افتاده بود، حجازی را دربار زکشت یسه ایران دستگیر و به زندان انداخت و سرانجام پس از شکنجه‌های رضا خانسی در سال ۱۳۰۷ شهید شد.

پس از تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰ رضا خان سرکوب کارگران به مراتب شدید تر شد و با دستگیری تقریباً کلیه فعالین جنبش کارگری و اختناق حاکم بر مناطق کارگری، فعالیتها تضعیف گشت. تجدید حیات جنبش کارگری در سالهای جنگ بین‌الملل دوم و پس از شهریور ۲۰ صورت گرفت. با وجود اینکه در این دوران سیاست انحرافی و فرمیستی حزب توده بر جنبش کارگری مسلط گردید، اتحادیه‌ها کارگری با استفاده از شرایط دمکراتیک دوران جنگ و پس از جنگ رشد قابل توجهی نمودند و موفقیت‌های چشمگیری در تأمین حقوق خود داشتند. پس از توطئه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ علیه نیروهای مترقی، سندیک‌های کارگری همراه سایر تشکلهای سیاسی محدود گردیدند و تنها در سالهای ۲۹-۳۲ که جنبش فدا مپریالیستی و دمکراتیک به رهبری مصدق اوج گرفت جنبش کارگری نیز امکان رشد یافت گرچه همچنان بطور عمده سیاست انحرافی حزب توده بر آن حاکم بود. پس از کودتای امریکائیی ۲۸ مرداد و بازگشت شاه خائن همه نیروها مترقی بخصوص کارگران آگاه مورد فشار و آزار قرار گرفتند. با اینحال مبارزات کارگران متوقف نگردید بطوریکه بدنبال اعتصابات در تاسیسات نفتی در خوزستان در سال ۱۳۳۶ رژیم اعتصاب را غیر قانونی اعلام کرد و برای اخلاک‌گران در تاسیسات نفتی مجازات اعدام منظور داشت.

در این سالها تسلط رژیم شاه حرکات اعتصابی کارگران تحت تأثیر شرایط اقتصادی- اجتماعی گاه خفیفتر و گاه شدیدتر گردید. در دوران مبارزات دمکراتیک سالهای ۳۰-۴۲ مبارزات کارگری گسترش یافت و گاه رنگ سیاسی بخود گرفت. کارگران در مبارزات خود

با خشونت رژیم فاشیستی شاه روبرو شدند و در بسیاری از موارد فعالین کارگری به زندان افکنده شده مورد شکنجه قرار گرفتند گاه نظاهرات اعتصابی کارگران به گلوله بسته شد و در مواردی چون اعتصاب کارگران کوره یزخانه در سال ۱۳۲۸ اعتصاب کارگران جیت جهان در اردیبهشت ۵۰، اعتصاب کارخانه شیمیائی نزدیک تهران در تیر ماه ۵۳ و اعتصاب تاسیسات ۵۴ در شاهسی (قائم شهر) عده زیادی از کارگران شهید و زخمی شدند، با اینحال در بسیاری از اعتصابات کارگران توانستند خواستهای خود را به پیش ببرند.

پس از آغاز جنبش مسلحانه ۱۹ بهمن ۴۹ بعضی از کارگران آگاه به مبارزه مسلحانه روی آوردند و عده‌ای در مبارزه با رژیم شاه شهید شدند. در جریان توده‌ای شدن مبارزه علیه رژیم دست نشانده شاه و روی آوردن میلیونها نفر به مبارزه، کارگران نقش عمده‌ای در پیروزی آن ایفا کردند. اعتصابات وسیع کارگری و در راه آن اعتصاب نفتگران آخرین ضربت را بر پایه‌های لرزان تسلط رژیم زد.

کارگران ایران و جشن اول ماه مه

ای کارگران عید شما امروز است
امروز برای کارگران نوروز است
روزی است که از طنطنه کارگری
سرما به پیرت در گذار و سوز است
از کار "اردیبهشت ۱۳۰۲ مطابق
با اول مه ۱۹۲۳

از نخستین سال قرن ۱۴ هجری شمسی کارگران ایران اول ماه مه را جشن گرفتند. و در سال ۱۳۰۱ نیز کارگرانی به ابتکار شورای مرکزی کارگران ایران که نماینده‌ی ۲۵ اتحادیه کارگری بود، با تعطیل کارخانجات و کارگاهها همبستگی خود را با کارگران جهان نشان دادند.

در سالهای بعد نیز علیرغم فشارهای تسلط رضا خان کارگران که از آگاهی نسبی برخوردار بودند، کوشیدند تا اول ماه مه را جشن گیرند. از جمله در سال ۱۳۰۷ سازمانهای کارگری که تجدید حیات یافته بودند، جشن

روز اول ماه مه را در تهران و شهرهای صنعتی برگزار کردند. بگفته مجله‌ی ستاره‌ی سرخ، ارگان تئوریک حزب کمونیست ایران این جشن ماهیستی سیاسی داشت و از طرف آن حزب برگزار شده بود. در این روز در اثر یورش پلیس‌مدها کارگر مبارز دستگیر شدند. خواستهای کارگران در این روز عبارت بود از:

۱- آزادی اعتصاب

۲- آزادی اجتماعات

۳- روز کار هشت ساعته

۴- ممنوعیت کار کودکان

تظاهرات بزرگ دیگر کارگران در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۸ در آبادان صورت گرفت که طی آن هزاران کارگر نفست علیه شرکت امپریالیستی ایران - انگلیس دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب که مدتی زیاد بطول انجامید با دستگیری صدها کارگر فعال سرکوب شد.

در روز اول ماه مه ۱۳۱۰ در امفهان کارگران نساجی کارخانه‌ی وطن در چهارچوب باغ گرد آمدند و روز کارگر - آن را جشن گرفتند و در ضمن تمهیم گرفتند که در روز ۴ مه برای تحقق خواستهای خود از جمله هشت ساعت کار روزانه اعتصاب کنند ولی پس از آغاز اعتصاب، ۲۵ تن از فعالین دستگیر و زندانی و تبعید شدند. با اینحال کارگران پس از چند روز به برخی از خواستهای خود رسیدند. پیدایش جنبش امفهان و اعتصاب آن تحت رهبری سید محمد اسماعیلی بود که هفت سال پس از دستگیری در زندان قصر درگذشت. او مانند سید مرتضی حجازی علی شرقی، محمد انزلی یا پور رحمتی در عنفوان جوانی به جنبش کارگری پیوسته بود، و همانند آنان نیز در زندان پهلوی به مرگ تدریجی جان داد.

در سالهای پس از دیکتاتوری رضا خان کارگران توانستند با آزادی بیشتری اول ماه مه را جشن گیرند با اینحال در مراسم ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵، در شهر کرمانشاه ۶ کارگر بدست پلیس بقتل رسیدند.

در سال ۱۳۲۵ روز اول ماه مه روز

شهادت رفیق . . .

امیرالایم و متحدین صهیونیست و فالانژیست آن و تجربه ای غنی از بزرگترین حماسه های این دوران است. کتاب وی بحق یکی از آثار پر ارزش دربار جنگ انقلابی فلسطین و جنبش مقاومت لبنان بشمار می رود.

رفیق ابوناهین در گرما گرم انقلاب ایران، برای ادامه مبارزه و کمک به پیروزی انقلاب و در ارتباط با مسئولیت های نوین سازمانی اش به ایران آمد. او با کوله باری غنی از تجارب طولانی خویش از همان ابتدا تمام امکانات و توان مبارزاتی خود را در این راه پر افتخار قرار داد.

قبل از آغاز یورش وحشیانه ارتش و سپاه پاسداران در سال گذشته به کردستان، وی به همراه دیگر رفقای سازمان به هدف انتقال تجارب مبارزه اتیسان و سازماندهی سیاسی - نظامی به این منطقه رفت و دوش بـدوش انقلابیون خلق کرد در مقابل این تهاجم ارتجاعي، مبارزه و مقاومت گسترده ای را سازمان داد.

آنچه رفیق ابوناهین (کاک فؤاد) در کردستان انجام داد براستی فراموش

نا شدنی است. رفیق فؤاد با آموزش بیش از صد کادر نظامی، با شرکت و فرماندهی عملیات فیرمانانه ای چون: تهاجم به ستون ارتش در گورمر، کویبک مواضع دشمن در سردشت و ملاشیخ، حمله به پادگان مهاباد، حمله به مقر سپاه پاسداران در سقز، خلع سلاح سپاه نشاندن رزگاری در مریوان، و بالاخره دفاع از خط اول محاصره سنندج و در هم کوبیدن ستون اعزامی ارتش که در نبردهای اخیر از فرودگاه عازم شهر بود، نام نیک و پرارجی از خویشتن در میان مردم کردستان بجا گذاشت. بی جهت نبود که دهقانان فقیر دهات اطراف سردشت، که در جنگ گذشته یکی از پایناهای اصلی کوموله بفرماندهی نظامی رفیق فؤاد در آن قرار داشت، نام فرزندان خویش را بیاد ایمن پارتیزان کبیر غیر کرده فؤاد می نامیدند و او را چون فرزند خویش دوست میداشتند. رفیق فؤاد، بسا منشهای انسانی و خوی کمونیستی اش، با تواضع کم نظیر انقلابی اش، بسا عشق به آرمانهای انقلابی پرولتاریا، عاشقانه انقلاب را دوست میداشت و زندگی حماسه آفرینش خود بهترین مصداق

مبارزه ای بی امان او در راه طبقه اش، طبقه کارگر است.

با شهادت کاک فؤاد نه تنها انقلابیون کردستان یکی از ورزیده ترین پیشمرگان خویش را از دست دادند نه تنها جنبش فلسطین شهیدی دیگر از پاک باخته ترین فدائیان خویش را تقدیم انقلاب ایران نمود، نه تنها سازمان ما یکی از برجسته ترین کادرهای انقلابی خویش را از دست داد، بلکه طبقه کارگر و جنبش کمونیستی نیز خون پاک یکی دیگر از رزمندگان پیگیر خویش را و شیفه ای ادامه ی نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع قرار داد. فؤاد شهید شد ولی انقلاب شهید نشد، و هزاران انسان رزمنده و آگاه دیگر راه پر خروش کاک فؤاد، راه تلفر نمون طبقه کارگر را ادامه میدهند. بگذار ارتجاعیون و مزدورهای امریکا بر جنازه ای او شادمانی کنند، بگذار چمرانها، فلاحیها، باقریها و ابوشریفها از اینکه یکی از دشمنان دیرینه خویش را از پای در آورده اند خوشحال باشند. بگذار بنی صدر ناله

بقیه در صفحه ۶

اول ماه مه . . .

تعطیل رسمی شناخته شد. همچنین ۸ ساعت کار در روز و یکروز تعطیل در هفته مورد پذیرش قرار گرفت.

در سال ۱۳۳۰ در آستانه ای روی کار آمدن حکومت مصدق جشن اول ماه مه در سراسر ایران با شکوه برگزار شد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد تعطیل اول ماه مه ملغی شد ولی رژیم ساه برای اینکه جهـد هـر ی ضد کارگری خود را بیوشاند روز تولد

رضا خان را بعنوان روز کارگر تعیین کرد. ولی علیرغم تشنات سرمایه داری ایران، کارگران ایران چه پنهانی چه آشکارا در کنار پرولتاریای جهان اول ماه مه را جشن گرفته اند. رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی نیز در سال پیش کوشید از برگزاری اول ماه مه توسط کارگران جلوگیری کند ولی آنرا

های مختلف آن به اقدام مستقیم و قدرت توده ای میلیونی خود اتکاء دارند، اقدامی که دیر با زود سبه نردی انقلابی برای کسب قدرت سیاسی خواهد انجامید و به استثمار زحمتکشان و سلطه ای امپریالیسم پایان داده، دموکراسی پرولتری یعنی دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت را به تحقق خواهد رساند.

در تحریر این مقاله از منابع زیر استفاده شده است:

- ۱- تاریخ جنبش کارگری در اروپا (ولفگانگ آبندروت).
- ۲- اسناد جنبش کارگری... (انتشارات مزدک).
- ۳- اول ماه مه (انتشارات علم).

که دریافت در برابر سیل عظیم کارگران ایران یارای مقاومت ندارد، خود علمدار برگزاری روز کارگر شد! ولی با وجود فریب خوردن بخشی از کارگران تظاهرات عظیم نیم میلیونی کارگران که مستقل از صفر رژیم انجام گرفت نشانه ای نیروی بالقوه کارگران ایران است. اصالت نیز خواست کارگران رژیم را مجبور کرد روز ۱۱ اردیبهشت (اول ماه مه) را تعطیل اعلام کند گرچه بعداً کوششهای بی نتیجه ای برای عقب انداختن آن روز کارگر به بهانه ای انتخابات صورت گرفت. کارگران ایران که در سال گذشته اعتماد شکنی ها و کارگر کشیها رژیم را تجربه کرده اند با شناخت بیشتری از چهره ای ضد کارگری جمهوری اسلامی، امسال اول ماه مه را بسا شکوهر از گذشته برگزار خواهند کرد و نشان خواهند داد که علیرغم وعده و وعیدهای دولت سرمایه داری در چهره

نیکاراگوئه

نگرشی امیدوارانه به اوضاع بعد از انقلاب

سیمنا محجوبی

مقدمه

کند. در ایران در عین تحمل شکست‌هایی، این سیاست موفقیهایی زیادی در برداشت که در اینجا وارد بحث آن نمی‌شویم ولی در نیکاراگوئه بعلمت اختلاف در توازن قوای مخالف رژیم بفتح نیروهای انحصاری پد در مقایسه با ایران موفقیت سیاست آمریکا بسیار کمتر بود. جبهه‌ی سانیست نیست در روند یک جنگ مسلحانه‌ی انقلابی با رژیم سوموزا توانست برتری خود را در بین نیروهای مخالف سوموزا تثبیت کند و نیروهای مزدور نظامی بنام گارد ملی که ساخت آمریکا و امید این امپریالیسم جهان‌خوار بود کاملاً متلاشی گردید. جبهه‌ی ساندنیست با رهبری مارکسیستی تحت شرایط خاص منطقه و برای بدست آوردن متحدین هر چه بیشتر در زمانی که رژیم سوموزا در حال واژگونی بود و برای مشکلتر ساختن دخالت نظامی آمریکا و... پذیرفت که در حکومت جدید نیروهای بورژوا نیز نقش داشته باشند و از نظر اقتصادی در عین اجتماعی کردن مالکیت بر وسایل تولید در بخشهای کلیدی، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را بطور کامل از بین نبرد. بدنبال انقلاب سیاسی که به سقوط سوموزا منجر شد، میتوان گفت اکنون قدرت دوگانه ای در نیکاراگوئه وجود دارد ولی با توجه به نقش مهم جبهه‌ی ساندنیست در پیروزی انقلاب و کنترل ارتش انقلابی بوسیله‌ی ساندنیست‌ها برتری قوا با نیروهای انقلابی است. هم اکنون عناصر یک انقلاب اجتماعی در حال شکل گیری است. شک نیست که وضعیت کنونی تناسب قوا برای مدتی طولانی قابل دوام نخواهد بود. کمونیستها میتوانند با استفاده از اهرمهای قدرت، با پیوند هر چه محکمتر با کارگران و کشاورزان، نیروی خود را افزایش داده و در مبارزه‌ی طبقاتی با بورژوازی، این نیروی اجتماعی را که دیگر رسالتی در نیکاراگوئه انقلابی ندارد و امید امپریالیسم آمریکا برای تسلط مجدد بر این کشور است بطور کامل از مواضع قدرت دور سازند. دولت "خلقی" یک تز رویزیونیستی است که زمینه را برای رشد مجدد و تسلط بورژوازی فراهم میسازد.

بنظ میرسد که این حقیقت را مارکسیستهای نیکاراگوئه می‌شناسند و در راه تثبیت قدرت مستقل کارگران شهر و ده می‌کوشند. این امر لزوماً بمعنی اجتماعی کردن بلافاصله همه وسایل تولید نیست. این مهم با توجه بشرایط هر کشور میتواند برای مدت زمانیکه آنها فاز دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی می‌نامیم، بطول بیانجامد. منتها سوسیالیستی در نیکاراگوئه همچون نقاط دیگر، لازمست کمونیستها اجازه

مقاله‌ی شماره‌ی ۲۳ رهائی نوشته‌ی م. شفا درباره‌ی ترازنامه‌ی قدرت حاکم در نیکاراگوئه نگرانیهایی درباره‌ی چشم انداز انقلاب نیکاراگوئه را بیان میکرد. از آنجا که سرنوشت مبارزه‌ی طبقاتی پس از سرنگونی سوموزا هنوز بطور نهائی تعیین نشده، این نگرانیها از طرف رفیق نویسنده و همچنین جیمز پتراس که اخیراً مقاله‌ای تحت عنوان "آیا انقلاب نیکاراگوئه در حال زوال است؟" در مانته‌ی ریویو نوشته است، چندان بيمورد نمیباشد. ولی توجه بموقعیت خاص جغرافیائی نیکاراگوئه و شرایط مشخص تاریخی انقلاب آن و مطالعه‌ی مشاهدات مفسرین دیگر نشان میدهد که در مبارزه‌ی طبقاتی که اکنون در نیکاراگوئه جریان دارد، نیروهای پرولتری از موقعیت مناسبی برخوردارند و بناسر این در عین نگرانی در مورد نتیجه‌ی مبارزه، میتوانیم به پیروزی نیروهای پرولتری امیدوار باشیم.

انقلاب نیکاراگوئه که همزمان با انقلاب ایران در جریان بود، در عین تشابهات زیاد، تفاوت‌های عمده‌ای نیز با آن داشت. از تشابهات اوضاع نیکاراگوئه و ایران، به تشابه رژیمهای حاکم قبل از پیروزی انقلاب میتوان اشاره کرد. شاه و سوموزا در راس دو رژیم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم آمریکا هرگونه آزادیهای دموکراتیک را از طبقات و اقشار مختلف سلب کرده و در راس سلسله دستگاه بوروکرات نظامی-چپاول کشور مشغول بودند. مبارزه انقلابیون دو کشور وحس و شکنجه و اعدام آنها سرانجام اگر نه تحت شرایطی کاملاً یکسان ولی در هر حال به مبارزات وسیع توده‌ای منجر شد. قبل از گسترش این مبارزات توده‌ای بورژوازی لیبرال چه در نیکاراگوئه و چه در ایران امید داشتند که با حمایت سیاست دفاع از حقوق بشر کارتر امینازاتی از دیکتاتورهای حاکم دست‌نشانده‌ی امپریالیسم آمریکا بگیرد و در عین حال با انجام رفرمهایی از انفجار انقلابی توده‌های زحمتکش جلوگیری کنند. ولی اگر هم امتیازاتی داده میشد بسیار ناچیز بود و این رژیمهای دیکتاتوری تحت فشار حرکات توده‌ای برای حفظ خود مجبور شدند بخشونت بیشتر متوسل گردند. در هر دو کشور نیکاراگوئه و ایران، امپریالیسم آمریکا تا اواخر مبارزات گسترده‌ی انقلابی کوشید تا رژیمهای سوموزا و شاه را حفظ کند ولی در آخرین لحظات که دیگر امکان ناپذیری حفظ این رژیمها آشکار شد، کوشید تا با سازش با بخش بورژوازی ابوزیسیون از قدرت یافتن نیروهای انقلابی جلوگیری کرده و با حفظ سیستم سرمایه‌داری حتی الامکان منافع خود را حفظ

ندهند که وسایل تونید اجتماعی نشده بصورت یک موضوع قدرت امکانات زیادی در اختیار بورژوازی از قدرت سیاسی فرو افتاده، در مبارزه علیه زحمتکشان و در راس آنها پرولتاریا بگذارد.

نکته دیگر در مورد انقلاب نیکاراگوئه اینست که با روی آوردن بسیاری از روشنفکران و دیگر عناصر خرد بورژوا به صفوف ساندینیستها امکان رشد گرایشهای اپورتونیستی در صف نیروهای پرولتری زیاد خواهد بود که مبارزه ای دثولوژیک، صف مستقل نیروهای پرولتری و ارتقاء آگاهی پرولتاریا و درگیری هر چه بیشترشان در مبارزات طبقاتی میتواند ضامن اجتناب از انحراف باشد. در تأیید دیدی امیدوارانه دربارهی روند انقلاب نیکاراگوئه، تلخیص ترجمه ای مقاله ای از "راجر بورباک" تحت عنوان "نیکاراگوئه: سیر انقلاب" در اینجا آورده میشود. راجر بورباک که اخیرا از نیکاراگوئه دیدن کرده این مقاله را در "ماستلی ریویو" فوریه ۱۹۸۰ نوشته است. روشن اساراشی این تلخیص نه بمعنای پذیرش نقطه نظرهای سوبسندهی آن، بلکه ارائه دیدی دیگر از انقلاب نیکاراگوئه است. مطلب زیر فقط با توجه مقاله دفتری که در شماره ۲۳ رهاشی چاپ شده بود، میتواند ممد باشد.

را هماهنگ ساخته و در کیر مباحثات سیاسی کردند. در هنگام پیروزی در ۱۹ ژوئیه چشم انداز مشترک سیاسی برای بازسازی کشوربران شده درحنگ بوجود آمده بود همچنانکه یکی از رهبران عالی رتبهی ساندینیست اعلام کرد:

"دیگر سه گرایش وجود ندارد بلکه فقط یک جبههی ساندینیست وجود دارد".

از نظر سازمانی نیز سه گرایش سازمانهایشان را با هم در داخل جبهه تلفیق کرده اند. معیارهای عضویت کادرها یکی شده و یک برنامهی مشترک تعلیمات سیاسی تهیه شده است.

... تلاش برای جلب حمایت وسیع گرایش نیروی سوم را وادار به رها ساختن اهداف انقلابی دراز مدت خود نکرد. سوسیال دموکراتها و عناصر خرد بورژوا در ماه های آخر جنگ بتعداد زیاد به نیروی سوم پیوستند ولی رهبری نیروی سوم هرگز سوسیال دموکراتیک نبود. دانیل ارتگا، هومبرتو ارتگا و ویکتور تیرادو از "نیروی سوم" که اعضاء هیئت رهبری ملی هستند هر سه مارکسیست میباشند. ایشان قویا تحت تاثیر انقلاب کوبا بوده و اعتقاد دارند که انگشاف یک جامعهی سوسیالیستی بر پایهی منافع و سازهای دختان و کارگران سها را برای پیروزی سر

با روی آوردن بسیاری از روشنفکران و دیگر عناصر خرد بورژوا به صفوف ساندینیستها امکان رشد گرایشهای اپورتونیستی در صف نیروهای پرولتری زیاد خواهد بود. مبارزه ای دثولوژیک، صف مستقل نیروهای پرولتری و ارتقاء آگاهی پرولتاریا و درگیری هر چه بیشترشان در مبارزات طبقاتی میتواند ضامن اجتناب از انحراف باشد.

مکلاسی است که در برابر نیکاراگوئه فرار دارند. یکی از اعضاء رهبری جبههی ساندینیست که نزدیک به هیئت رهبری ملی است ابراز داشت:

"هیچ اختلافی بین نیروی سوم" و بقیه رهبری ملی دربارهی هدف نهائی که ساختن یک جامعهی سوسیالیستی است وجود ندارد".

و آنچنان که دانیل ارتگا اخیرا در یک نطق در برابر عموم اعلام کرد:

"این انقلاب اکثریت وسیع است، انقلاب کارگران و دهقانان که تمام ثروت کشور را تولید میکنند".

سازمانهای توده ای

رشد سریع سازمانهای توده ای مهمترین تحول انقلابی است که از هنگام سقوط سوموزا اتفاق افتاده است. جبههی ساندینیست، بعنوان سازمان پیشاهنگ کشور، نیروهای توده ای را تشویق کرده است تا در سراسر کشور بسیج کردند تا هم از دستاوردهای انقلاب دفاع کنند و هم آنها را به پیش رانند. مدت کوتاهی پیرا پیروزی "جنبش متحد خلق" که طیف وسیعی از سازمانهای توده ای و تشکیلات سیاسی را با هم جمع کرده بود، متحل شد و بجای آن سازمانهای جدید توده ای که

در حاشیه سوسیالیستی انقلاب هور محسوس شده است، تحولات در نیکاراگوئه نشان میدهند که:

بورژواهای اصلاح طلب کنترل حکومت را بدست ندارند و جبههی ساندینیست و توده های زحمتکش، کشور را روی یک خط سوسیالیستی انقلابی به پیش میبرند. در بین تحولات کلیدی که از هنگام انقلاب وقوع پیوسته میتوان تحولات زیر را نام برد.

- ۱- تثبیت یک چشم انداز سوسیالیستی در میان رهبری ملی نه نفره جبههی ساندینیست.
- ۲- تشکیل سازمانهای توده ای که منعکس کنندهی منافع زحمتکشان بوده و در کیر در یک پیروسی مبارزه ای طبقه هستند
- ۳- ملی کردن بخشهای کلیدی اقتصاد بوسیلهی حکومت ساز ملی

هیئت رهبری ملی

وحدت سه گرایش ساندینیست در یک هیئت رهبری ملی در مارس ۱۹۷۹ یک عامل تعیین کننده در سقوط سوموزا بود. این امر به سه گرایش امکان داد تا فعالیتهای نظامی

بخشهای مختلف طبقات زحمتکش را نمایندگی میکنند، تشکیل دهند. سازمان جوانان ساندنیست ۱۹ زوشده، سازمان جوانان جدید است. همچنین انجمن زنان تشکیل شده تا زنان را در مبارزهی اجتماعی شرکت داده و حقوق زنان را برآوردند. سازمان کشاورزی جدید، سازمان مرکزی کارگری ساندنیست (CST) است که کارگران شهری و صنعتی را متشکل میکند و دیگری انجمن کارگران روستا (ATC) که از کارگران روستا و دهقانان تشکیل شده است. کمیته‌های دفاع ساندنیست (CDS) سازمانهایی در سطح پایه‌ای هستند که خدمات محله‌ها را هماهنگ میکنند و مسائل امنیت محلی را اداره کرده و به سازماندهی فعالیتهای سیاسی در سطح محلی کمک میکنند.

باید مهندس سازمان در این برهه از زمان CST است. برای اولین بار در تاریخ نیکاراگوئه کارگران شهری و صنعتی در یک اتحادیه بزرگ متشکل میشوند که مزد آبرومندی را خواستار شده و در حالیکه کشور بسوی سوسیالیسم حرکت میکند، علنا با بورژوازی مقابله میکنند. بخشهایی از بورژوازی که با سوموزا فرار نکردند بخصوص از این سازمان ناراحت هستند. طرح اولیه‌ی اساسنامه‌ی CST اعلام میکند که:

"پرولتاریای نیکاراگوئه نیروی رهبری کننده‌ی تمام بخشهای تحت‌ستم است."

و اینکه تنها پرولتاریا میتواند "یک کشور مستقل، آزاد و سوسیالیست" بسازد. بخش دیگری از اساسنامه اعلام میکند که "پرولتاریا نه تنها با بورژوازی بومی روبرو است بلکه در برابر بورژوازی بین‌المللی قرار گرفته است" و اینکه "انترناسیونالیسم پرولتری" تنها فاکتور پیروزی است.

ATC، سازمان کارگران روستا و دهقانان نیز اثری عمیق بر نیکاراگوئه میگذارد. تشکیل کارگران روستا و دهقانان یک اقدام انقلابی است که تعداد زیاد از مردم را در بر میگیرد؛ بیش از ۲۵۰ ۰۰۰ نفر در نیکاراگوئه مستقیماً در بخش کشاورزی کار میکنند. در گذشته کارگران کشاورزی حتی از ناچیزترین حقوق محروم بودند و اتحادیه‌های روستایی غیرقانونی محسوب میشدند. حداقل مزد تنها روی کاغذ وجود داشت ولی اجرا نمیشد. از طریق ATC کارگران کشاورزی تغییرات اساسی در شرایط کارشان را خواستار بوده و برای عمیقتر شدن پیروسی اصلاحات کشاورزی که با سقوط سوموزا آغاز شده کوشش میکنند.

دستگاه دولتی و بورژوازی

جبهه ساندنیست همچنین قدمهایی برای محدود کردن نقش بورژوازی در حکومت برداشته است. در ابتدای نوامبر هیئت‌رهبی جبهه اعلام کرد که بازوی قانونگذاری حکومت یعنی "شورای دولت" ۴ مه ۱۹۸۰ تشکیل خواهد شد و نقش بورژوازی در آن تقلیل خواهد یافت. بر طبق برنامه "حکومت باز سازی ملی"، شورا قرار بود ۳۳ عضو داشته باشد که حدود نصف آن از احزاب سنتی، سازمانهای خصوصی

سرمایه‌داری و انجمنهای منحصم تشکیل میشد. بسیاری ماهها بورژوازی اصرار داشته که شورا شورای دولتی افتتاح شود تا این امید که یک تریبون عمومی برای بیان مناقش بدست‌آورد و هر اقدام رادیکال را که بوسله‌ی "خونتهای بارسازی ملی" (که فدرت‌اجرائی دارد) ابلاغ میشود، ونوکند اما هیئت‌رهبی ملی با اعلام اینکه تکمیل سازمانی شورا قبل از تشکیل تغییر خواهد کرد روش‌ها را کرد که نقش سازمانهای توده‌ای در شورا تقویت خواهد گردید و احزاب سیاسی سنتی و انجمنهای بورژوازی نقش خیلی کوچک یا شاید هیچ نقشی در آن نخواهد داشت.

در سبیه‌ی برنامه‌ی اقتصادی سال ۱۹۸۰ جبهه ساندنیست قدمهایی را برای نفیسل رل عناصر بورژوا در حکومت برداشت. برنامه بسویله‌ی هیچ یک از وزارتخانه‌ها تهیه نشده بود بلکه بسویله‌ی تیم مخصوصی که از سوی جبهه ساندنیست انتخاب شده بود تهیه گردید. نمایندگان سازمانهای توده‌ای از ابتدا در بحثها شرکت داده شدند تا منافع و نیازهای زحمتکشان را ارائه دهند. برنامه‌ی اقتصادی بالاخره پس از پایان بحثها به وزارتخانه‌های مربوطه برای بررسی تحویل شد.

همچنین نشانه‌های شکاف در مف بورژوازی دیده میشود. آلفونسوروبلو که یک سرمایه‌دار صنعتی است و عضویت خونته را دارد، اخیراً بیک دسته سرمایه‌دار گفت که او طرفدار اشتراکی کردن قدم بقدم "وسایل تولید" است. این اظهار نظر مخالفت‌های خشمگینانه‌ی سرمایه‌داران حاضر را برانگیخت اما روبلو محکم روی حرف خود ایستاد و اعلام کرد "من در حکومت ساندنیست برای یک پیروسی اشتراکی کردن که همیشه بیانگر عدالت باشد، خواهم جنگید" روبلو با پشت کردن به طبقه‌ی خود آشکاراً استثنائی در بین بورژوازیست، اما در حالیکه جبهه ساندنیست و سازمانهای توده‌ای کنترل خود را بر کشور تحکیم میسازند، عناصر دیگر بورژوا در حکومت مجبور خواهند بود بین این دو راه یکی را انتخاب کنند. یا می‌بایست در کنار جبهه ساندنیست و توده‌ها قرار گیرند و یا اینکه هر روز بیشتر در حاشیه قرار خواهند گرفت و بالاخره خواهند کوشید در کنار عناصر شکست‌خورده رژیم سوموزا بیک ضد انقلاب دست زنند.

پیشروی در جبهه اقتصادی

با پشتیبانی کامل هیئت‌رهبی جبهه ساندنیست، خونتهای باز سازی ملی بخش تحت مالکیت دولت را توسعه داده است و بلافاصله پس از پیروسی حکومت قویترین گروه بورژوازی را با مصادره اموال خانواده سوموزا از بین برد. جمعا ۱۵۴ موسسه تجاری و صنعتی زیر کنترل دولت قرار گرفت. و علاوه بر آن املاک کشاورزی وسیع سوموزا بسویله INRA یعنی موسسه ملی اصلاحات کشاورزی تصرف گردید. اضافه بر ثروت سوموزا، قطعات بزرگ زمین متعلق به افسران گارد ملی و نزدیکان سوموزا زیر کنترل دولت قرار گرفت. INRA همچنین املاک زمین دارانی را که به اعمال

بافته است جبهه‌ی ساندنیست نمیخواهد تمام بخش خصوصی را در حال حاضر مصادره نماید. جنگ علیه سوموزا اقتصاد را ویران کرد. بنابر گزارشی از کمیسیون اقتصادی امریکای لاتین (ECLA) که در سپتامبر ۱۹۷۹ تهیه شد، بیش از نیم بلیون دلار از ثروت این کشور نابود شد. بسیاری از کارخانه‌ها نابود شدند یا شدیداً آسیب دیدند. قسمت اعظم محصول پنبه (بزرگترین منبع ارز خارجی در سال ۱۹۷۸) همچون سایر محصولات مورد نیاز غذایی برای جمعیت محلی، کشت نشاء شد. روبهم رفته تخمین زده شده که محصول کل بومی در ۱۹۷۹ تقریباً سه چهارم مقدار سال قبل بود.

در برابر چنین ویرانی طبقات زحمتکش و جبهه‌ی ساندنیست نه مواد لازم و نه منابع انسانی مورد نیاز را در اختیار دارند تا به تنهایی اقدامات عظیمی که برای بازسازی مورد احتیاج است انجام دهند. از اینروست که حکومت بازسازی ملی به همه‌ی طبقات اجتماعی نیکاراگوئه از جمله بخشهایی از بورژوازی متوسل شده تا از اقدامات بازسازی حمایت نمایند. امید اینست که بعضی از سرمایه داران حداقل برای مدتی باقی خواهند ماند تا به فعال کردن دوباره اقتصاد کمک کنند.

جبهه‌ی ساندنیست همچنین مجبور است به دلایل دیگر در راه ساختن جامعه‌ی سوسیالیستی با آرمی حرکت کند. اتحاد یک برنامه کاملاً سوسیالیستی در این موقع به تنها باعث ترکی

"شبه سوموزا" اشتغال داشته‌اند یعنی آنها که مواد شیمیایی روی محصول دهقانان پاشیده بودند یا در جاهای سم ریخته بودند ویا روشهای ظالمانه‌ی دیگری برای بدست گرفتن کنترل زمین دهقانان بکار برده بودند، مصادره کرد.

در نتیجه‌ی تمام مصادره‌ها تقریباً ۵۰٪ زمین‌های قابل کشت نیکاراگوئه اکنون تحت کنترل دولت قرار دارد. این زمینها پایه‌ی برنامه‌ی کشاورزی برداشته‌ای که در نیکاراگوئه شکل میگیرد، می‌باشد. تعاونیهای دهقانی و مزارع دولتی اکنون در بسیاری از نقاط کشور بکار مشغولند.

در مدت کوتاهی پس از پیروزی، حکومت تمام بانکهای تجاری نیکاراگوئه را مصادره کرد و باین ترتیب مراکز حیاتی مالی بورژوازی را در دست گرفت. عملاً هر "گروه مالی" داخل بورژوازی یا صاحب بانکی بود و یا بلوک بزرگسی از سهام در یک یا چند بانک را دارا بود. این بانکها اغلب سکوی پرشی برای نفوذ بورژوازی در تجارت، اقتصاد و کشاورزی کشور بودند. همانطور که یکی از اعضای هیئت رهبری ملی اعلام کرد: "باز دست گرفتن کنترل بانکها ما بورژوازی را محاصره کرده‌ایم."

ببازار آوردن مهمترین صادرات کشاورزی نیکاراگوئه (قهوه، پنبه، شکر و گوشت گاو) که بوسیله تجار عمده فروش و عناصری از بورژوازی انجام میگرفت نیز تحت کنترل دولت قرار گرفته است. صدور این کالاها که تقریباً ۷۵٪ ارزش خارجی نیکاراگوئه را تأمین میکند، اکنون بوسیله آژانس

کمکهای وسیع از دنیای سوسیالیست مطرح نیست؛ احتمال پیروزی برای نیکاراگوئه نیست. دوش کرده که به کمک نیمیست با ارسال کمکهای زیاد به نیکاراگوئه، با امپریالیسم آمریکا در پشت پرده تلاش در آمریکا مرکزها مقابل کند.

بحر برابنداری حریفی خواهد شد. بلکه هزاران محصل حرفه‌های مختلف که یافتن جانشین برای بسیاری از ایشان غیرممکن خواهد بود، خاک کشور را ترک خواهند کرد. نیکاراگوئه حتی با معیارهای امریکای لاتین فقیر و عقب افتاده است و زیربنای اقتصادی و صنعتی پیشرفته‌ای که بتواند مورد استفاده توده‌های زحمتکش قرار گیرد ندارد. همانطور که حثیم ویلوق یکی از اعضای هیئت رهبری ملی ابراز کرد، در چنین شرایط مادی "سوسیالیسم نمیتواند یک شبه ساخته شود". وضع بحرانی اقتصادی همچنین در استراتژی بین المللی جبهه ساندنیست موثر است. در این زمان حکومت به همه‌ی حکومتهای خارجی و از جمله ایالات متحده برای دریافت کمک متوسل شده است. مردم نیکاراگوئه نمیتوانند بدون دریافت کمکهای وسیع بین المللی کشور خود را دوباره بسازند. تضمین به تنهایی به پیش رفتن و به منابع نا چیز داخلی تکیه کردن به آسانی میتواند نیکاراگوئه را در موقعیتی تکیه کامیج قرار دهد. کمکهای وسیع از دنیای سوسیالیست مطرح نیست؛ اتحاد شوروی برای نیکاراگوئه روشن کرده که مایل نیست با ارسال کمکهای زیاد به نیکاراگوئه با امپریالیسم آمریکا در پشت در خانه اش در امریکای مرکزی مقابل کند.

تجاری دولتی صورت میگیرد، حکومت همچنین در مدد کنترل فروش کالاهای کشاورزی کلیدی در بازار داخلی است. قیمت غذاهای مورد نیاز عمومی تثبیت شده است و حکومت یک رشته فروشگاه تأسیس کرده که محصولات گوناگون و فراوانی را بقیمت معمولی میفروشد. شرکتهای چند ملیتی نیز بوسیله اقدامات مصادره‌ای حکومت مورد حمله قرار گرفته‌اند. بطور کلی شرکتهای چند ملیتی آنقدر که در دیگر کشورهای امریکای لاتین اهمیت دارند، در نیکاراگوئه از اهمیت برخوردار نیستند. کل سرمایه‌گذاری خارجی در نیکاراگوئه ۱۸۰ میلیون دلار تخمین زده شده است و چند ملیتی‌ها بر تعداد زیاد از بخشهای حیاتی اقتصادی نیکاراگوئه مسلط نیستند. اما در یک ناحیه - معادن طلا - چند ملیتیها یک منبع حیاتی نیکاراگوئه را کنترل میکنند. در نوامبر حکومت برای تمحیح این وضع اقدام نموده، کنترل معادن به شرکت چند ملیتی یعنی شرکت منابع رزاریو و نیز آسارکو از ایالات متحده و معادن نوراندا از کانادا را در دست گرفت.

عوانع اقتصادی

با وجودیکه نقش بورژوازی در دولت و اقتصاد کاهش

کوبا نیز در حالیکه با فرستادن دکتر ، معلم ، مناورین نظامی و فنی پشتیبانی مهمی از نیکاراگوئه بعمل آورده ، امکانات لازم برای تبدیل شدن به تکیه گاهی برای اقتصاد نیکاراگوئه را ندارد .

در نتیجه جبهه ساندنیست چاره‌ای ندارد جز اینکه از هر جا میتواند - از حمله اروپای غربی و ایالات متحده - در جستجوی کمک باشد . نیکاراگوئه تا کنون بطور شگفت آوری در گرفتن کمک از این کشورها موفق بوده است . دولت امریکا حدود ۳۰ میلیون دلار بعنوان کمک فوری برای نیکاراگوئه فرستاده است و دولت سوئیسال دمکرات آلمان غربی اخیرا موافقت کرده که وامی به مبلغ ۲۳ میلیون دلار برای بهبود اقتصاد به نیکاراگوئه بپردازد . اسپانیا نیز تاکنون حدود ۲۵ میلیون دلار داده است . بانک جهانی و بانک توسعه بین امریکائی نیز وامهای ویژه به نیکاراگوئه پرداخته اند تاکنون شرایط وامهای جدید بطور شگفت آوری آسان شده اند . مثلا وام آلمان غربی مدتش ۴۰ سال با ۲ درصد سود است که از دهسال بعد پرداخت آن شروع میشود .

البته کشورهای آمریکالیستی این وامهای با شرایط مساعد را بخاطر انگیزه‌های بشر دوستانه نمی پردازند . فد آشکار آنان اینست که انقلاب را منحرف کنند و از اینکه نیکاراگوئه "کمونیست شود" جلوگیری نمایند . "ویرون ویکی" معاون وزیر خارجه امریکا در امور بین امریکائی ، استراتژی ایالات متحده را در نیکاراگوئه اخیرا در گزارشی به کنگره امریکا فاش کرد . او ابراز کرد که اکنون نیکاراگوئه تا اندازه‌ای بوسیله ساندنیستها که "می خواهند نیکاراگوئه به سوی یک مدل مارکسیستی هدایت شود" اداره میشود و اضافه کرد که جریانهای سیاسی معتقد بوجود گروههای مختلف در اداره امور هنوز در کشور وجود دارند . بخصوص او به بخش خصوصی سرمایه داری نیکاراگوئه بعنوان امید اصلی ایالات متحده اشاره کرده و خواهان تصویب کمک جدید ۷۵ میلیون دلاری برای نیکاراگوئه توسط کنگره شد که از این کمک ۶۰٪ به بخش خصوصی خواهد رفت . او یادآور شد که این کمک در قادر ساختن "بخش خصوصی برای ایفای یک نقش فعال" اهمیت حیاتی خواهد داشت .

جبهه ساندنیست آشکارا از مقاصد قدرتهای آمریکالیستی آگاهی دارد . و تصمیم اجازه دادن به سرمایه داری خصوصی برای باقی ماندن در نیکاراگوئه ، جهت دریافت کمکهای خارجی است . همانطور که یکی از طراحان مهم سیاست اقتصادی ساندنیستها ابراز داشت: "بخش خصوصی طعمه ایست برای گرفتن سرمایه خارجی". با اینحال این استراتژی در عین اهمیت زیادش برای نیکاراگوئه با توجه به مشکلاتی که کشور با آن روبرو است ، میتواند خطر جدی برای پیشرویهای آینده‌ی پروسه انقلابی بوجود آورد . اگر بخش خصوصی و سرمایه‌ی خارجی نقش تعیین کننده‌ای در ساختن مجدد کشور بازی کنند ، آنها در موقعیت بهتری برای گرفتن امتیاز از جبهه ساندنیست خواهند بود . علاوه بر آن ، کوشش برای تامین امنیت کشور برای سرمایه‌ی خصوصی میتواند جبهه را اغوا کند که جلوی

اتحادیه‌های کارگری رادیکال را که خود به تشکیل آنان کمک کرد بگیرد .

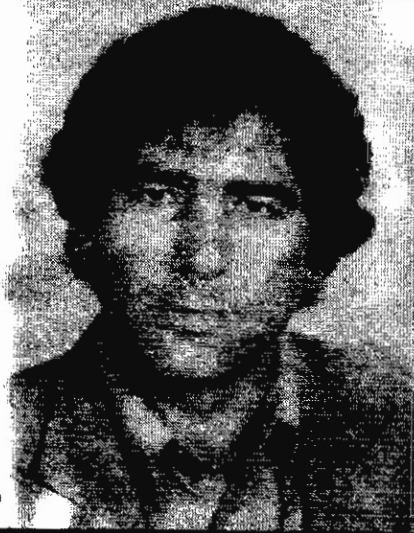
اما چنین آتیه‌ای برای انقلاب بهیچوجه غیر قابل اجتناب نیست . رهبری ساندنیست و توده‌ها در موقعیت مناسبی برای تعیین نتیجه‌ی مبارزه‌ای که دارد آغاز میشود ، میباشند . آنها در فرماندهی انقلاب هستند و بخوبی از خیانت و ریاکاری بورژوازی و امپریالیسم امریکا باخبرند رهبری ساندنیست و توده‌ها ، عامل تعیین کننده در صورت بروز مقابله‌ی نهائی، یعنی ارتش خلقی ساندنیست را در اختیار دارند . همچنانکه یکی از رهبران ساندنیست اشاره کرده ، "ایالات متحده نمیتواند نیروهای مسلح را در جهت خواست خود بحرکت در آورده، همچنانکه در کشورهای دیگر امریکای لاتین بآن متوسل شده است . راه شیلی" در اینجا وجود نخواهد داشت ."

عامل کلیدی دیگر در مبارزه برای یک جامعه‌ی سوسیالیست شکل گرفتن یک ایدئولوژی پرولتری است . هم چنانکه قبلا ذکر شد پیشرفتهای قابل توجهی در ماههای اولیه انقلاب بوسیله سازمانهای توده‌ای صورت گرفته است . ولی هنوز خیلی کار مانده است . آگاهیه سوسیالیستی هنوز همدی بخشهای سازمانهای توده‌ای را در نیکاراگوئه در بر نگرفته است . برای بعضی از کارگران "سوسیالیسم" جامعه‌ای کم و بیش شبیه کستاریکا است ، که در آن رژیمهای رفرمیست یک برنامه‌ی لیبرالی بهبود اجتماعی را بپا کرده‌اند در حالیکه سیستم مالکیت خصوصی را حفظ کرده‌اند . برای ایجاد یک چشم انداز واقعی سوسیالیستی ، جبهه ساندنیست مجبور خواهد بود پروسه آموزش سیاسی را عمق بخشد و علنا و برای عموم یک ایدئولوژی سوسیالیستی را که منضم دعوت از کارگران و دهقانان برای بدست گرفتن کنترل کامل وسایل تولید و دستگاه دولت است بیان نماید . تا این امر صورت نگیرد ، خطر اینکه روند انقلابی منحرف شده و سیاسی سوسیال دموکراتیک یا رفرمیستی در نیکاراگوئه برتری یابد ، وجود دارد .

بالاخره حوادث در نیکاراگوئه به تنهایی نتیجه‌ی روند انقلابی در این کشور را تعیین نخواهند کرد . تحولات در بقیه امریکای مرکزی بخصوص اهمیت دارند . سیاست و اقتصاد ناحیه بهم مربوط هستند و تغییرات در یکی عمیقا در دیگری اثر میگذارد . سقوط سوموزا بی ثباتی در دولت‌های نظامی هندوراس ، ال سالوادور و گواتمالا بوجود آورده است ولی اگر قرار است انقلاب نیکاراگوئه پیشروی خود را بسوی سوسیالیسم ادامه دهد ، باید در سایر کشورهای امریکای مرکزی نیز زحمتکشان قدرت را بدست گیرند . در تحلیل نهائی ساختمان یک نیکاراگوئه سوسیالیست در گرو ایجاد یک امریکای مرکزی سوسیالیست خواهد بود .

• برای توضیح در این باره به کتاب "انقلاب دمکراتیک یا سوسیالیستی" ، از انتشارات سازمان ، صفحه ۵۲ مراجعه شود .

شهادت رفیق ابوشاهین (کاک فواد) در نبردهای خونین سندج



هر شب ستاره‌ای بزمین میکنند و باز
این آسمان غم زده غرق ستاره‌هاست

در گرما گرم نبردهای خونینی
سندج، در روزهای خونینی که سرما -
به‌داری و ارتجاع حاکم، این شهر
مقاومت را از راه زمین و هوا در هم
می‌کوبیدند، کردی از کردان رزمنده‌ی
طبقه‌ی کارگر در خاک در غلطید که نام
پر آوازه‌اش، و حماسه‌های افتخار
آفرینش برای همیشه در دل خلقهای
ایران و منطقه جاودان خواهد ماند.
کمونیستی آگاه، پارتیزان -
بزرگ، اسراژسی‌ماهر، و انضباط -
سیونالیستی معتقد که ۹ سال مداوم
در سنگرهای انقلاب مطرفه جنگید و
سرانجام در کردستان قهرمان، در سن ۲۶
مقاوم، در کنار یاران دلور دیکرش
بخاک افتاد.

رفیق ابوشاهین (کاک فواد)
کارگر انقلابی، قهرمان واقعی جنگهای
داخلی لبنان، فاتح منطقه‌ی هتلیا در
بیروت، مدافع سر سخت مناطق "شیخ" و
"سائر تحریک"، پارتیزان نجاع بنسدر
مور، فرماندهی دلیر فدائیان
فلسطین در دل سرزمینهای اشغالی و
بالاخره مریی نظامی سازمانده و رهبر
عملیات پیروزمندانه‌ی انقلابی در
کردستان، در رور سبه ۶ اردیبهشت

یادش گرامی باد

۱۳۵۹، هنگامیکه در خط اول دفاع از
سندج قهرمان می‌رزمید در محاصره‌ی
چهار هلی کوپتر ارتش جمهوری اسلامی
قرار گرفت و پس از یک مقاومت قهرمانانه
مانانه شهادت رسید.

رفیق ابوشاهین (کاک فواد).
رفیق کارگری، که عشق به آرمانهای
والی پرولتری و آگاهی او به
رسالت عظیم طبقه‌ی کارگر در دگرگونی
حاصله، او را به صفوف جنبش کمونیستی
و بطور خاص به صفوف سازمان
رهیمون ساخت. رفیق ابوشاهین از
حمله کارگران مهاجر ایرانی بود که به
معنای واقعی استثمار و رنج طبقه‌ی
کارگر را لمس نموده و از اینرو
آگاهانه از همان عنفوان جوانی به

مبارزه‌ی انقلابی روی آورد.

رفیق ابوشاهین سالهای سال
در متن مبارزه‌ی انقلابی در کشورهای
مختلف منطقه‌ی خاورمیانه قرار داشت
و در این راه تجربه‌ها آموخت. رفیق
بمثابه‌ی یک انترناسیونالیست واقعی
مبارزه‌ی انقلابی برای آزادی ایران
از یوغ امپریالیسم و سرمایه‌داری را
با مبارزات انقلابی خلق فلسطین،
زحمتکشان لبنان و سایر خلقهای منطقه
درهم آمیخت. او بمثابه‌ی یکی از
سمبل‌های برجسته‌ی انقلاب ایران،
سعدون یک‌کادر برجسته در صفوف
جنبش فلسطین و در میان مبارزین
جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین
(فرماندهی - عمومی) و سپس جبهه‌ی
آزادیبخش فلسطین، به نبرد حماسی علیه
نیروهای متجاوز اسرائیل، فالانژیستهای
لبنان و نیروهای مرتجع منطقه دست
زد. رفیق در این راه پر شکوه از
هیچ چیز نهراسید، نه زندان بعث
عراق و نه دو بار مجروح شدن، هیچیک مانع
ادامه‌ی فعالیت وی نشد، فداکاری و درایت
سیاسی - نظامی و از خود گذشتگی او
تا بدان حد رسیده بود که کمتر کسی
از فلسطینی‌ها با نام "ابوشاهین"
بیگانه بودند.

کتاب جنگ لبنان، خاطرات مبارز
درخشان وی از یک جنگ انقلابی علیه